**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14011220**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر زکات دین بود. عرض شد با توجه به این که تعابیری که در روایات ما در زکات دین وارد شده به عینه در فتواهای عامه هست و آن مطلبی که در میان عامه مطرح است وجوب زکات به طور مطلق یا با قید خاصی هست و بحث استحباب و اینها اصلاً مطرح نیست. به نظر می‌رسد روایت‌هایی که در باب زکات دین و قرض هست آنها معارض هستند. حالا ببینیم حالا که این روایت‌ها معارض هستند چگونه باید با اینها رفتار کرد؟ یک نکته‌ای ابتداءً عرض بکنم، ما یک روایتی در روایت‌های ما روایت قرب الاسناد هست که این روایت سألته عن الدین یکون علی القوم المیاسیر اذا شاء قبضه صاحبه هل علیه زکاة فقال لا حتی یقبضه یحول علیه الحول. خصوص این روایت در نگاهی که ما داشتیم با روایت‌های مطلقه نافیه مضمونش یکی می‌شود. ولی آقایان چون روایت‌های مطلقه را حمل بر مقید می‌کردند. احیاناً گفتند این روایت که اینجا هست این روایت قرینه است که مطلق را نمی‌شود حمل بر مقید کرد. بعضی‌ها از آن طرف گفتند این روایت قابل عمل نیست به دلیل این که مثلاً مشهور ازش اعراض کردند و هیچ کس به این فتوا نداده، مشهور قدما البته. در میان قدما قول مشهورتر این هست که تفصیل قائل می‌شوند بین جایی که مقرض می‌تواند دینش را بگیرد، به خاطر این که اگر درخواست کند او راحت می‌دهد. و جایی که نمی‌تواند. خب این روایت صریح هست در این که یک قوم میاسیر هستند هر موقع آنها درخواست کنند می‌دهد، اصلاً میاسیر اذا شاء قبض، هر وقت بخواهد می‌تواند بگیرد. مشهور بر این خلاف هست، می‌گویند در جایی که اذا شاء قبض، مشهور قدما. اذا شاء قبض این حکم چنین نیست. ولی به نظر می‌رسد که، و چون مشهور بر خلاف این است به این نمی‌شود اخذ کرد. ولی به نظر می‌رسد که یک شهرت قابل اعتمادی در مسئله نیست. چون عمده‌اش این هست که روایت قرب الاسناد را، یعنی در واقع گفتند اعراض مشهور باعث می‌شود که به این روایت نشود عمل کرد. ولی این خیلی ثابت نیست که این روایت را دیدند و ازش اعراض کردند و امثال اینها. شیخ طوسی که در مقام بیان معارضات هستند اصلاً این را نیاورده. چون در کتاب‌های معروف نبوده، قرب الاسناد یک کتاب غیر معروفی بوده به آن توجه نشده. توجه نشده مطلقا حمل مطلق بر مقید کردند گفتند که اگر قدرت داشته باشد مقرض باید زکات بدهد و الا نباید زکات بدهد. این روایت اینجور نیست که دیدن را یک ایرادی درش دیدند و به جهت آن ایراد به آن عمل نکردند. حالا صرفنظر از این که یک عده‌ای از قدما هم بر طبق همین فتوا، یعنی نفی مطلق فتوا دادند، اینجور نیست که قدما، مثلاً اجماع قدمایی یک چیزی وجود داشته باشد. ابن ادریس از ابن جنید و ابن ابی عقیل یکی از آنها نقل می‌کند که قائل هستند که دین مطلقا زکات ندارد. و خودش هم مایل به آن قول می‌شود. علی ای تقدیر عمده این هست که خود روایت‌ها به نظر می‌رسد معارض هستند، نه به خاطر این روایت و الا اگر این روایت هم، می‌توانسته آنها را جمع کنیم این روایت هم جزء روایت‌های معتبره باید تلقی‌اش می‌کردیم. حالا ببینیم روایت‌هایی که به طور مطلق نافی زکات هست آنها قطعاً صادر شده و مسلم است. آیا روایت‌هایی که تفصیل قائل شدند گفته اگر قادر باشد آن روایت اطمینان به صدورش هست یا نیست؟ این نکته را عرض بکنم به نظر ما مرجحات، سه تا مرجح منصوصه بیشتر نیست. مرجح اوّل تقدیم قطعی الصدور بر مظنون الصدور. و مرجح دوم موافقت کتاب، و مرجح سوم مخالفت عامه.

شاگرد: ترتیبش هم همین است؟

استاد: به همین ترتیب دقیقاً. و ترتیب را هم لازم هست نه این که ترتیب طبق بعضی از چیزها مثلاً استحبابی هست و اینها، نه. بنابراین مرحلۀ اوّل این ببینیم روایت‌هایی که، روایت‌های دال نافی زکات بر دین خیلی زیاد است آن قطعاً صادر شده. آن مقطوع الصدور بودنش تقریباً روشن است. اما آن طرف روایات را باید دید. آیا آن روایت‌ها در چه حدی هستند؟ ما عمده‌اش این است که از جهت سندی بررسی کنیم اگر سندشان ضعیف بودند خیلی دیرتر اطمینان حاصل می‌شود. اگر سندشان مثلاً یک دلالت معتبر داشته باشیم بقیه روایت‌ها ضعیف باشد قطع به صدور حاصل نمی‌شود. ولی هر مقدار تعداد روایت‌های معتبر بیشتر باشد زودتر قطع به صدور حاصل می‌شود. این است که بحث سندی اینجا لازم هست. دو تا روایت هم باقی مانده بود آن دو تا هم بعداً باید حتماً در موردش صحبت کنیم که مضمونش چی است آن دو تا روایت؟ اگر روایت ابی الصباح کنانی و یکی روایت سماعة. حالا آن روایت‌هایی که، عمدۀ روایت‌هایی که ما داریم دو تا روایت هست، یکی روایت عمر بن یزید محمد بن یعقوب که مرحوم کلینی نقل می‌کند. علی بن ابراهیم عن ابیه عن اسماعیل بن مرار عن یونس عن درس عن عمر بن یزید عن ابی عبد الله علیه السلام. که البته در تهذیب که نقل می‌کند عن عمر بن یزید را ندارد. این علی القاعده باید سقط شده باشد. ما به طور کلی قائل به این نیستیم که در دوران امر بین زیاده و نقیصه باید بگوییم که نقیصه رخ داده. و به زیاده اخذ کنیم. ولی اینجا یک وجه قابل توجهی برای اضافه شدن عن عمر بن یزید نیست. از کافی که نقل می‌کند مرحوم کلینی اینجا سقط شده، به طور طبیعی، در جاهایی که یک زیاده عامل طبیعی داشته باشد آن قائل به زیاده می‌شویم و قائل می‌شویم که نمی‌گوییم حتماً نقیصه رخ داده. ولی اینجا یک وجه قابل توجهی برای زیاد شدن عمر بن یزید نیست بنابراین به نظر می‌رسد عن عمر بن یزید سند باشد. در این سند دو نفر وجود دارند بحث دار، یکی اسماعیل بن مرار، یکی عمر بن یزید. ما اسماعیل بن مرار را با توجه به اکثار روایت ابراهیم بن هاشم توثیق می‌کنیم. بنابراین از این جهت اشکال نمی‌کنیم. حالا ممکن است شخصی بگوید که در واقع اسماعیل بن مرار در طریق به کتب یونس هست و مثلاً جنبۀ تشریفاتی داشته و اینها. خب اگر کسی، به نظر ما اکثار روایت در طرق تشریفاتی هم دلیل بر وثاقت است حالا تفصیلش در جای خودش. ولی اگر تشریفاتی هم بدانیم این بیان حاج آقا اینجا می‌آید که کتب یونس که اسماعیل بن مرار دارد نقل می‌کند یا از غیر طریق اسماعیل بن مرار قابل اعتماد بوده، یعنی کتاب‌های ثابته بوده و اسماعیل بن مرار جنبۀ تشریفاتی داشته، خب جنبۀ تشریفاتی داشته باشد که نیازی به اثبات وثاقتش نیست. یا جنبۀ تشریفاتی ندارد، روایت یونس برای کلینی از طریق اسماعیل بن مرار ثابت شده، آن وقت برای ابراهیم بن هاشم و کلینی و اینها از طریق اسماعیل بن مرار ثابت شده آن وقت اکثار روایت ابراهیم بن هاشم، کثرت نقل در کافی، همۀ اینها دلیل بر وثاقت اسماعیل بن مرار هستند. بنابراین یا اسماعیل بن مرار ثقه هست یا اگر هم ثقه نباشد نیازی به اثبات وثاقتش نیست. اینجا یک راهی برای اثبات وثاقت اسماعیل بن مرار پیموده شده که اوّلین بار در تعلیقۀ مرحوم وحید بهبهانی بر منهج المقال من دیدم. مرحوم وحید بهبهانی تعبیر می‌کند که از عبارت ابن ولید در ترجمۀ یونس استفاده می‌شود که به اسماعیل بن مرار می‌شود اعتماد کرد، بلکه عدالتش را هم ممکن است بگوییم. آن چی است که بعد از آن افراد مختلفی به این عبارت استناد کردند، آقای خویی قبول نکردند، دیگران قبول کردند این محور بحث قرار گرفته. عبارتی که در ترجمۀ یونس هست این هست، و جمیع کتب یونس التی هی بالروایات مثلاً صحیحة، یعتمد علیها و یفتی به مثلاً الا ما اختص محمد بن عیسی بروایته. یک همچین متنی هست. که ازش استفاده می‌شود که راوی که کتب یونس، تمام رواتش کأنّ معتبر هستند الا محمد بن عیسی. و در فهرست شیخ که این مطلب نقل شده ابراهیم بن هاشم و صالح بن سندی هر دو راوی کتاب یونس هستند. یعنی پیداست که آن طرق معتبر هست فقط طریق محمد بن عیسی را ابن ولید معتبر نمی‌داند. آقای خویی اینجا اشکال کردند که ما در جای خودش گفتیم که اعتماد به روایات یک شخص یا دلیل بر وثاقت نیست، عمده‌اش آقای خویی می‌گویند قدما اصالة العداله‌ای بودند و از این صحبت‌ها. که ما در جای خودش ناتمامی این فرمایش آقای خویی را بیان کردیم به خصوص در مورد ابن ولید که اینجا هست، ابن ولید جزو مستثنیاتی که در مستثنیات ابن ولید هم رجال محمد بن احمد بن یحیی هست یک کسانی هستند که اگر کسی قائل به اصالة العداله باشد نباید آنها را استثناء کند. بعض اصحابنا همینجور تعبیرات هست که نباید آنها را استثناء کند. اینها پیداست که ابن ولید قائل به اصالة العدالة نیستند. و اصلاً من هیچ از قدما، یک موقع ؟؟؟ ۱۵:۱۲ هم کردم این که کسی قائل به اصالة العدالة باشد ثابت نیست. بنابراین از این جهت مشکلی نیست. از طرف دیگر اینکه بخواهیم بگوییم که تمام کتب یونس من اوله الی آخره همۀ روایت‌هایش مقرون به قرائن خارجیۀ دالۀ بر صحت باشد آن مطلب که گفتنی نیست. این است که از این جهت مشکلی نیست. ولی یک نکته‌ای حاج آقا اینجا اشاره می‌فرمودند اصل اشکال اصلی آن نکته است که حاج آقا می‌فرمودند. حاج آقا می‌فرمودند که عبارت ابن ولید می‌گوید که آن روایت‌هایی را که کتب یونس قابل اعتماد است الا ما اختص محمد بن عیسی بروایته. این اگر غیر محمد بن عیسی هم بعضی از کتاب‌ها وجود داشت که از مختصات مثلاً اسماعیل بن مرار بود یا مختصات صالح بن سندی بود آن خب عیب نداشت. ولی ممکن است ایشان می‌گوید همۀ کتاب‌های یونس. یونس دو دسته باشند. یک دسته کتاب‌های معروفی هستند به جهت اشتهار روات متعدد دارند و نیاز به سند ندارند. یک دسته‌اش کتاب‌هایی هستند که محمد بن عیسی اختص بروایته. این ازش استفاده نمی‌شود که سائر روات ثقه هستند. در واقع در صورتی این استفاده می‌شود که ما بتوانیم اثبات کنیم که روات دیگر بعضی از کتب یونس را اختصاصاً نقل کردند. و ما همچین چیزی دلیل نداریم. بنابراین از این راه نمی‌شود اثبات وثاقت اسماعیل بن مرار کرد. اسماعیل بن مرار دقیقاً طریق وثاقتش همان طریقی بود که عرض کردم. یا روایت ابراهیم بن هاشم را بگوییم، یا به بیان حاج آقا که ایشان در اینجور موارد، شبیه همان بیانی که در عبد الله بن حسن علوی در مورد قرب الاسناد می‌گویند که یا طریق تشریفاتی است، وثاقت نمی‌خواهد، تشریفاتی نباشد اکثار روایت ابراهیم بن و کثرت روایتش در کافی اینها دلیل بر وثاقتش. پس این مشکلی نیست.

مشکل بعدی عمر بن یزید هست.

شاگرد: در همین سند الآن یونس هست؟

استاد: بله، اسماعیل بن مرار عن یونس دیگر.

شاگرد: حرفی که حاج آقا می‌زنند دو مرتبه اینجا می‌آید که بالأخره همان اشکالی که می‌کنند. یا کتب یونس دو دسته بوده احتمالاً، یک سری‌اش خیلی مشهور بوده که این جزئش بوده، وثاقت نمی‌خواهد در هر صورت.

استاد: من هم همین را می‌گویم

شاگرد: چه شیخ اجازه باشد چه تشریفاتی باشد چه نباشد، این اضافه‌تر است

استاد:همین را دارم می‌گویم. عمده‌اش عمر بن یزید است. ما دو تا عمر بن یزید معروف در کتب رجالی داریم. یک عمر بن یزید بیاع السابری است، یک عمر بن یزید صیقل هست. یک عمر بن یزید دیگری هم هست، عمر بن یزید بزاز ثقفی، آن با آن سابری یکی است. بیاع السابری. سابری پارچه‌هایی بوده ظاهراً دیبای شوشتر. شوشتر از شهرهایی بوده که بعد از این که شاپور ذو الاکتاف بر بالرین پیروز می‌شود عده‌ای از رومی‌ها را اسیر می‌کند، این رومی‌ها شوشتر را می‌سازند و ارتباط برقرار می‌شود بین شوشتر و روم، پارچه‌های خیلی ممتازی می‌آوردند، محل عرضه‌اش هم شوشتر بوده که اینها را دیبای شوشتر می‌گویند، سابری معرّب شاپوری است. شاپوری به اعتبار این که این رومی‌هایی که این را عرضه می‌کردند برده‌های شاپور بودند، شاپور ذوالاکتاف. چیزهای خیلی ممتازی هم بوده یعنی جنس پارچۀ درجه یک و این شاپوری اینجوری بوده. بزاز هم به اعتبار این که، بزاز یعنی فروشندۀ پارچه. آنها یکی هستند مولا ثقیف در همین بیاع السابری گفته آن در موردش ثقفی گفته شده که اینها یکی هستند. می‌ماند دو نفر دیگر که بیاع السابری و صیقل باشد. صاحب قاموس الرجال می‌خواهد استظهار کند که این یکی هستند، تمایل دارد به وحدت اینها، من حالا قاموس الرجال را آوردم. می‌گوید نجاشی، عنونه النجاشی قائلا عمر بن یزید، در ترجمۀ عمر بن یزید صیقل. یک نکته‌ای را قبلاً عرض بکنم اوّل، مرحوم نجاشی عمر بن یزید را تحت عنوان عمر بن محمد بن یزید ابو الاسود بیاع السابری مولی ثقیف عنوان کرده، بعد گفته عنونه النجاشی کوفی ثقة جلیل احد من کان یفد کل سنة روی عن ابی عبد الله و ابی الحسن علیهم السلام ذکر ذلک اصحاب کتب الرجال له کتاب فی مناسک الحج و فرائضه و ما هو مسنون من ذلک سمعه کله عن ابی عبد الله علیه السلام، بعد راوی‌اش محمد بن اظافر و راوی از محمد بن اظافر هم محمد بن عبد الحمید است. فهرست هم عمر بن یزید را. عمر بن یزید در غیر از نجاشی که عمر بن محمد بن یزید ذکر شده در جای دیگر عمر بن یزید ذکر شده بیاع السابری کوفیٌّ، بیاع السابری ثقةٌ، و در فهرست هم توثیق کرده، راوی در فهرست حسین بن عمر بن یزید عن عمر بن یزید است. البته اینجا حسن نوشته ولی باید حسین باشد، من الآن مراجعۀ مستقیم نکردم. در فهرست از چیز قاموس الرجال دارم نقل می‌کنم. حسین بن عمر بن یزید پسر عمر بن یزید بیاع السابری هست. صاحب قاموس الرجال می‌گوید الظاهر ان عنوان النجاشی وَهَم لتفرده و اتفاق غیره علی عنوان عمر بن یزید. این مطلب نادرست است، این که ما وَهَم بدانیم، نه می‌تواند نسبت به جد باشد، مرحوم جد متوجه شده نسبت به جد. فرض کنید به خصوص در مواردی که عمر بن محمد بن یزید ممکن است پدرش از دنیا رفته باشد. عمر پیش یزید بزرگ شده باشد و به او نسبت داده شده باشد. عمر بن یزید تعبیر شده. این دیگر خیلی شاهد روشنی بر این که این غلط هست و امثال اینها نیست. در مورد محمد بن سنان در رجال نجاشی از قول بعضی از نواده‌هایش همین مطلب را نقل می‌کند. می‌گوید محمد بن سنان نسبت به جد است. نمی‌دانم محمد بن احمد بن سنان است، الآن اصلش.

شاگرد: حسن

استاد: محمد بن حسن بن سنان هست ولی پدرش در کودکی از دنیا رفته و این پیش جدش سنان بزرگ شده و به او نسبت داده شده. ما این مطلب را در مورد جعفر بن سماعة هم ذکر می‌کردیم که برادر حسن بن محمد بن سماعة. ما استظهارمان این بود که حسن بن محمد بن سماعة و جعفر بن سماعة برادرند. جعفر برادر بزرگ است و به احتمال زیاد جعفر پیش سماعة بزرگ شده و مثلاً باباهه جدا شده بوده از دنیا رفته چی بوده، بالأخره جعفر را به سماعة نسبت می‌دادند ولی بر خلاف حسن بن محمد بن سماعة که به محمد نسبت داده شده، آن حالا بحث‌هایش. این که ما مطمئن باشیم عمر بن محمد بن یزید تحریف است و امثال اینها نه، وجه خیلی خاصی برایش وجود ندارد. البته یک نکته‌ای وجود دارد آن نکته این است که احتمال تحریف وجود دارد. چون عمر بن یزید یک پسری دارد به نام محمد ممکن است اینها قاتی شده باشد. محمد بن عمر بن یزید باعمر بن محمد بن یزید. مشابه این در مورد حسن بن محمد بن جمهور هست. ما یک محمد بن جمهور عمی معروف داریم، این محمد بن جمهور پسری داشته به نام حسن. آن حسن هم یک پسری داشته به نام محمد. آن محمد بن جمهور در فهرست شیخ محمد بن حسن بن جمهور ذکر شده آن جد. که ما در جای خودش ذکر کردیم که این اشتباه است و منشأ اشتباهش هم فهرست ابن ندیم است. در فهرست ابن ندیم بین پدر و پسر قاطی کرده، محمد بن جمهور را محمد بن حسن جمهور ذکر کرده. آن محمد بن جمهور است، حسن اسم پسرش بوده، اسم پسرش را با پدر قاطی کرده و قرائنش مفصل آنجا به آن پرداختیم. در این که عمر بن محمد بن یزید ممکن است این محمد وجود داشته باشد و اشتباه رخ داده باشد هست. به خصوص با توجه به این که نجاشی هیچ تذکر نمی‌دهد که این همان عمر بن یزید معروف است. در حالی که آن چیزی که در اسناد همه جا هست، در کتب رجالی هست، عمر بن یزید است. هیچ تذکر نمی‌دهد احتمال این که اینجا یک اشتباهی رخ داده باشد می‌رود. ولی حالا در حدی که ایشان می‌خواهد بگوید مثلاً استظهار بکند و امثال اینها شاید مشکل باشد. به هر حال در حد احتمال بله، احتمال اشتباه.

شاگرد: نجاشی از حجیت می‌اندازد؟

استاد: بله، احتمال چیز هست ولی اینکه مطمئن باشیم که حتماً تحریف رخ داده نه، این که حتماً تحریف رخ داده. صاحب قاموس الرجال اینجا حالا در بحث بعدی هم به این مطلب می‌پردازد کأنّ نجاشی چون در این نام اشتباه کرده دیگر کأنّ کلام نجاشی کلاً از اعتبار ساقط می‌کند، این درست نیست. حالا نجاشی در یک جهت به فرض اشتباه کرده باشد این معنایش نیست که در سائر جهاتی که مربوط به این هست اشتباه کرده باشد. پس به نظر می‌رسد که عمر بن یزید بیاع السابری و احتمالاً عمر بن محمد بن یزید بیاع السابری آن که در وثاقتش هم بحثی نیست حالا ببینیم آیا این با عمر بن یزید بن ضبیان صیقل یکی هستند یا یکی نیستند؟ صاحب قاموس الرجال می‌فرمایند که بعضی‌ها، مرحوم مامقانی ایشان ذکر کرده می‌گوید و هو غیر عمر بن یزید بیاع السابری المتقدم لتعدد عنوان النجاشی و رجال الشیخ و لتغایر الراوی. صاحب قاموس الرجال می‌گوید لو کان استند الی کون الاول مولی ثقیف و هذا مولی نهد و ذاک ابو الاسود و هذا ابو موسی کان اولیٰ. که تغایر ولاء، یکی‌شان مولای ثقیف است، یکی‌شان مولای نهد است. و تغایر کنیه، این استدلال قوی‌تری است. اما ما استند الیه من تغایر الراوی فاعم. مع ان الراوی فی هذا و هو محمد بن زیاد عین الراوی فی ذاک و هو ابن ابی عمیر. عمر بن یزید که همان عمر بن محمد بن یزید باشد راوی که در بعضی از منابع ترجمه شده ابن ابی عمیر است. حالا ایشان می‌گوید راوی‌هایشان، عین الراوی فی ذاک این را توضیح نداده که کجا ابن ابی عمیر از محمد بن زیاد بیاع السابری نقل کرده ولی هست، از محمد بن زیاد بیاع السابری هست آن در مشیخۀ فقیه است. در مشیخۀ فقیه عبارتی دارد که از آن عبارت استفاده می‌شود که مراد. چون در مشیخۀ فقیه سه تا طریق برای عمر بن یزید ذکر می‌کند. یک طریقش محمد بن اظافر است، یک طریقش صفوان و ابن ابی عمیر است، و یک طریق دیگرش الآن یادم رفته در طریق سوم مشیخه. محمد بن اظافر راوی بیاع السابری است. به قرینۀ محمد بن اظافر که راوی بیاع السابری است عبارت مشیخه مراد بیاع السابری است آنجا ابن ابی عمیر در طریق دیگرش وارد شده.

بعد می‌گویند کما ان تعدد عنوان واحد مقطوع فی رجال الشیخ فی غایة الکثرة.

تعدد عنوان واحدی که قطعاً این واحد هستند در رجال شیخ این فی غایة الکثرة هست.

اینجور نیست که فی غایة الکثرة باشد اوّلاً. زیاد هست، ولی فی غایة الکثرة نیست. کثیرٌ تعبیر بفرمایید. ولی عمدۀ نکته نکتۀ دیگری هست که آن مهم‌تر است. آن این است که، حالا نکتۀ دیگرش را آقایان در رجال شیخ طوسی مراجعه کنند و دقت کنند فردا نکتۀ دیگرش را عرض می‌کنیم. بعد ایشان می‌گوید اما النجاشی فعنون ذاک عمر بن محمد بن یزید. می‌گوید عمر بن یزید بیاع السابری را عمر بن محمد بن یزید ذکر کرده. چون عمر بن محمد بن یزید ذکر کرده بنابراین اشتباه کرده یک محمد اضافه کرده این که متوجه نشده که اینها یکی هستند. آن یکی را هم، حالا این چه ارتباطی دارد حالا چون در این جهت اشتباه کرده در تعددش هم باید بگوییم حتماً اشتباه کرده؟ این خیلی چیز لطیفی نیست. در مورد ابو موسی هم می‌گوید که این ابو موسی شاید به معنای والد موسی باشد نه کنیه باشد. چون موسی بن عمر بن یزید صیقل داریم. این ابو موسی والد موسی باشد بنابراین منافات با این ندارد که کنیه‌اش ابا الاسود باشد.

**نکته:** دو جور کنیه داشتیم. یک جور کنیه، کنیه‌هایی که موقع ولادت می‌گذاشتند. از اوّل ولادت یک کنیه بر شخص می‌گذاشتند به این امید که بزرگ بشود، بچه‌دار بشود بچه‌ای به این اسم بگذارد، از اوّل اسم کنیه می‌گذاشتند.

یک مدل کنیه هست بعد از ولادت بچه وجود داشته. علی ای تقدیر ممکن است ابو موسی از اوّلی که عمر بن یزید صیقل به دنیا آمده کنیه ابو موسی رویش گذاشته باشند، عمر بن یزید صیقل را کنیۀ ابو موسی را گذاشته باشند که بعد از این که بزرگ شد بچه‌دار باشد یک بچه‌ای به نام موسی خدا به او بدهد که این بشود ابو موسی واقعی. ولی این که بالأخره این کنیه نیست، نه، این که حالا یک جایی ابو به معنای والد باشد آن در جایی است که آن موسی مشخص باشد. فرض کنید در ترجمۀ سنان بن طریف در رجال شیخ می‌گوید ابو عبد الله سنان. در رجال برقی است کجاست، خب عبد الله بن سنان یک شخص معروفی است، سنان بن طریف را می‌گوید ابو عبد الله بن سنان، اشکال ندارد. ولی کسی که موسی، ابو موسی کدام موسی؟ آخر موسی یک شخص معروفی را بعد از ابو بگذارند بگوید ابو فلان، خب عیب ندارد، می‌خواهد معرفی کند که این پدر آن شخص معروف است. ولی موسی که به این عنوان که شخصی معروفی نیست که ما ابو موسی. این خیلی خلاف ظاهر هست که ما این ابو موسی را از کنیه بودن برداریم و بخواهیم بگوییم نه کنیه نیست. به خصوص این ابو الاسود ابو موسی اینها کنیه‌های خاصی هستند. این که مثلاً کنیۀ ابو الاسود را ذکر کرده مثلاً کنیۀ ابو موسی را ذکر نکرده باشد خب خیلی بعید است. این است که خیلی ظاهر این تعبیرات این است که اینها دو تا هستند. اما این که ایشان می‌گوید که اختلاف نسبت ولایش از باب اختلاف نظر باشد و مثل او کثیر. نه این کثیر نیست ممکن است اشتباهی رخ داده باشد. ولی نه، اصل اوّلی در اینجور موارد این است که اشتباه نکرده باشند حالا در یک موردی اشتباه کردند و امثال اینها، این باعث نمی‌شود که ما اینها را چیز بشویم. به خصوص عمر بن یزید بیاع السابری را هیچ جایی عمر بن یزید بن ضبیان نگفتند. عمر بن یزید بیاع السابری خیلی شخص معروفی بوده، هم در ترجمۀ نجاشی، ترجمۀ دیگران خیلی احد من کان یفل فی کل سنة، امثال اینها. خیلی شخص معروفی بوده. این شخص معروف، کوفیٌّ ثقة جلیل احد من کان یفد فی کل سنة. احد من کان یفد فی کل سنة، راوی‌ها بسیاری از روات امام صادق و امام کاظم کوفی بودند. اینها می‌رفتند مکه در مکه مدینه یا در خود مکه یا مدینه خدمت امام علیه السلام می‌رسیدند از آنجا حدیث دریافت می‌کردند. مرکز دریافت حدیث. می‌گوید این عمر بن یزید هر سال مکه می‌رفته. احد من کان یفد فی کل سنة. یک شخص معروف اینجوری که افراد خدمت امام علیه السلام می‌رسیده و امثال اینها در شرح حالش هیچ به بن ضبیان اشاره نشود. و در مولی ثقیف همۀ کسانی که او را ثقفی دانستند هیچ به نهد اشاره نکنند. آنی که نهدی دانسته باشد اینها خیلی خیلی مستبعد هست. این قرائن تعددشان بسیار قوی است. حالا باید دید در قبال این قرائن تعدد، قرائن وحدت در چه حدی هست؟ ایشان قرائنی برای وحدت ذکر کرده که اینها را حالا فردا توضیح می‌دهم. من یک نکته‌ای را آورده بودم امروز این نکته را هم عرض بکنم فقط من این نکته را مطلبش را شروع می‌کنم. دوستان ملاحظه بفرمایید. غیر از صاحب قاموس الرجال من کسی ندیدم که وحدت این دو تا را بخواهد قائل بشود و خیلی ضعیف است قول به وحدت اینها. عمدۀ مطلب این هست که قرائن تمییز مشترکات را باید دنبال کرد. مرحوم حاجی نوری در خاتمۀ مستدرک در طریق به عمر بن یزید آنجا می‌گوید که مراد از عمر بن یزید در مشیخۀ فقیه عمر بن یزید بیاع السابری است. بعد قرائنی ذکر می‌کند حالا آنها را ملاحظه بفرمایید. آنجا می‌گوید که صاحب جامع الرواة مرحوم اردبیلی راویان بسیاری را به عنوان راوی صیقل ذکر کرده. و ما نمی‌دانیم برای چی اینها را به عنوان راوی صیقل ذکر کرده. آن را ملاحظه بفرمایید عبارتی که حاجی نوری آورده چون آن یک بحث خیلی مهمی هست که منشأ اشتباه بسیار گسترده‌ای به خصوص در خاتمۀ مستدرک شده که من فردا ان شاء الله توضیح می‌دهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان